

## پاکستان؛ سنگ بنای راهبردی ساخت آینده سیاسی افغانستان

فرشید فرهادی؛ پژوهشگر مرکز آینده‌پژوهی جهان اسلام



### مقدمه

افغانستان سرنوشتی بسیار تلخ و تراژدیک از ابتدای حیات سیاسی خود داشته است. افغانستان همواره با دور بی‌پایان بی‌ثباتی سیاسی روبه‌رو بوده است: جنگ داخلی اول افغانستان (۱۹۲۹-۱۹۲۸) مابین سقاولی‌ها و نظام پادشاهی، دوره ثبات موقت محمدظاهرشاه و سقوط نظام پادشاهی در ۱۹۷۳، شروع دوره دوم جنگ‌های داخلی از ۱۹۷۸، انقلاب خونین ثور در ۱۹۷۸، دوره بی‌ثباتی ده‌ساله ناشی از حمله شوروی (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، جنگ داخلی سوم و سقوط حکومت کمونیستی نجیب‌الله (۱۹۹۲-۱۹۸۹)، جنگ داخلی چهارم (۱۹۹۶-۱۹۹۲) و شروع شکل‌گیری امارت اسلامی، جنگ کابل (۱۹۹۶-۱۹۹۲) و تلاش گروه‌های مختلف برای پرکردن خلأ قدرت ناشی از سقوط دولت کمونیستی نجیب‌الله، جنگ داخلی پنجم افغانستان (۲۰۰۱-۱۹۹۶) و شکل‌گیری امارت اسلامی و آغاز چالش و جنگ با رقبای داخلی، حمله آمریکا و آغاز دو دهه اشغال افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱) و در نهایت، جنگ داخلی ششم (۲۰۲۱) و روی کار آمدن مجدد طالبان و سقوط جمهوری اسلامی. با این اوصاف، تاریخ یک سده اخیر افغانستان به چیزی جز جنگ خلاصه نمی‌شود. جنگ همچون اختاپوسی است که متصلب بر افغانستان احاطه پیدا کرده است. پیامد چمبره این هیولای متصلب و حریص، مرگ و فقر و فساد و مهاجرت برای ملت افغانستان بوده است.

در این میان نمی‌توان از نقش عنصر مداخله خارجی در خلق این سرنوشت شوم و تلخ برای افغانستان چشم‌پوشی کرد. در رأس این عنصر، پاکستان، همسایه جنوبی افغانستان، قرار دارد. ۲ هزار و ۲۴۰ کیلومتر مرز مشترک و منازعه پایدار مرزی



دو کشور در امتداد خط دیورند، وجود جمعیت کثیر قوم پشتون در دو سوی مرز میان دو کشور (۴۲ میلیون نفر در پاکستان و ۱۵ میلیون نفر در افغانستان)، نیاز پاکستان به فضای حیاتی، چالش ناشی از نداشتن عمق راهبردی مناسب و در نهایت، وابستگی‌های ژئواکونومیکی و ژئوکالچری دو کشور سبب شده است سرنوشت افغانستان برای پاکستان اهمیتی فزاینده داشته باشد. بنابه این دلایل، پاکستان همواره در برهه‌های تاریخی مختلف تلاش گسترده‌ای برای تأثیرگذاری بر ساخت سیاسی قدرت در افغانستان داشته است. به تعبیر روشن‌تر، از ۱۹۷۹ تاکنون یکی از دستورکارهای بسیار مهم سیاست منطقه‌ای پاکستان تلاش برای افزایش نفوذ در افغانستان، در راستای ایجاد حکومتی هم‌سو با خود، و متعاقب آن، فراهم کردن شرایط برای گسترش عمق راهبردی پاکستان بوده است. فقدان عمق راهبردی، پاشنه آشیل پاکستان در تقابل با رقبای و به‌طور خاص، دشمن قسم‌خورده خود، یعنی هندوستان است.

آنچه در این میان حائز اهمیت است تحولات جدید ناشی از روی کار آمدن دوباره طالبان و تلاش این گروه برای ساخت سیاسی آینده افغانستان است. بعد از تراژدی ۲۰۰۱ برای طالبان، این گروه در ۲۰۲۱ در کمتر از چند ماه، دوباره، بر اریکه قدرت در افغانستان نشست. برخلاف دوره قبل، در شرایط حاضر، طالبان به دنبال تحکیم و تثبیت قدرت خود و مانایی در آینده سیاسی افغانستان است. پرسش همین جاست: اینکه عنصر خارجی و به‌طور خاص، پاکستان، چه نقشی در شکل‌دهی آینده سیاسی افغانستان دارد؟

### افغانستان و معضلی به نام مداخله خارجی

برای مشخص شدن نقش مداخله‌گر خارجی و به‌طور خاص، پاکستان، در ساخت سیاسی آینده افغانستان باید به سنت سیاسی این کشور رجوع کرد. از سنن حکمرانی در افغانستان، تکیه بر بازیگر خارجی است. حکمرانی در افغانستان، بدون در نظر گرفتن بازیگر خارجی و نقش آن، امکان‌پذیر نیست. این مهم ناشی از دو دلیل است:

- نخست اینکه باید ساخت اجتماعی جامعه افغانستان را در نظر گرفت. افغانستان، موزائیکی از اقوام مختلف است. هیچ‌کدام از این اقوام از قدرتی فائق بر سایرین برخوردار نیست تا با تکیه بر آن بتواند بر اریکه قدرت تکیه زند. بنابراین، تکیه بر بازیگر خارجی برای برهم زدن توازن قدرت داخلی و برتری بر سایرین اهمیتی راهبردی دارد: مداخله بریتانیا در افغانستان در عصر استعمار و حمایت این کشور از برخی قومیت‌ها مانند پشتون‌ها و آغاز عصر پادشاهی توسط آن‌ها، حمایت شوروی از کمونیست‌ها به رهبری نجیب‌الله، حمایت از پاکستان از جامعه ازبک افغانستان به رهبری ژنرال عبدالرشید دوستم، حمایت ترکیه از ترکمن‌های ترکیه، حمایت تاجیکستان از تاجیک‌ها، حمایت پاکستان از طالبان و... برای مثال، بقا و موجودیت طالبان تا حد زیادی، مدیون حمایت‌های پاکستان است. در منازعه مجاهدین علیه شوروی و سپس رقبای داخلی، این حمایت چشمگیر و برجسته بوده و نقشی مهم در تفوق طالبان بر سایرین و سرانجام تکیه آنان بر قدرت از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ داشته است. دولت‌های حامد کرزی و اشرف غنی نیز بقای خود را مدیون حمایت و حضور نظامی امریکا در افغانستان بودند. در اهمیت نقش بازیگر خارجی همین بس که به محض خارج شدن امریکا از این

کشور، دولت مستقر در افغانستان (اشرف غنی) بیشتر از دو ماه دوام نیاورد.

- دلیل دوم مداخله خارجی در افغانستان به ژئوپلیتیک این کشور برمی‌گردد. افغانستان نقطه کانونی شرق و غرب و همچنین شمال و جنوب آسیاست. بنابراین، افغانستان به‌عنوان نقطه کانونی ژئوپلیتیک آسیا، حلقه پیوند محسوب می‌شود. در زمان استعمار انگلستان در هندوستان در قرن ۱۹، افغانستان منطقه حائل و سدّی در برابر نفوذ رقبای انگلستان، یعنی روسیه و فرانسه بود و همین، مداخله گسترده انگلستان را در این قرن در افغانستان سبب شده بود. افغانستان همین نقش را در زمان جنگ سرد برای شوروی داشت. در زمان جنگ سرد، افغانستان در مقابل توسعه طلبی امریکا علیه شوروی و اعمار آن در آسیای مرکزی، منطقه حائل بود.

### پاکستان و آینده افغانستان

با این اوصاف، نقش و اهمیت مداخله خارجی در ساخت هرگونه نظم سیاسی در افغانستان به‌خوبی روشن است؛ اما آنچه در این راستا اهمیت دارد، پرداختن به نقش تأثیرگذارتر پاکستان، نسبت به سایرین، در ساخت سیاسی افغانستان است. پاکستان بیش از هر بازیگر دیگری در چند دهه گذشته تا به امروز و حتی در آینده، در ساخت سیاسی افغانستان نقش داشته و خواهد داشت؛ اما با وجود نزدیک به دو دهه حضور گسترده نظامی امریکا در افغانستان و صرف هزینه‌های گسترده، در آخر، ساخت سیاسی برجاهاده توسط این کشور در افغانستان بیش از دو ماه دوام نیاورد. این در حالی است که در همه این سال‌ها، با وجود محدودیت‌های گسترده ناشی از حضور امریکا در افغانستان، متغیر نظم‌ساز مدنظر پاکستان، یعنی طالبان، نه تنها از میان نرفت، بلکه با مانایی و تجدید قوا بار دیگر یکه‌تاز قدرت در عرصه سیاسی افغانستان شد.

پس بیهوده نیست که پاکستان را سنگ‌بنای راهبردی ایجاد و دوام هرگونه ساخت سیاسی در آینده افغانستان بدانیم. پیشران ساخت این آینده محتمل، طالبان و سیطره آن بر افغانستان است. در شرایط حاضر، طالبان تنها گروهی است که با کنارگذاشتن رقبای داخلی، در عرصه سیاسی افغانستان یکه‌تازی می‌کند. متناسب با این شرایط، پاکستان تلاش خواهد کرد با تکیه بر این پیشران، نقشی مهم و تأثیرگذار در معماری ساخت سیاسی آینده افغانستان داشته باشد. محرک‌های فعال کردن چنین نقشی برای پاکستان در آینده افغانستان، بر پایه دو متغیر زیر است:

- گسست در آرمان پشتونستان بزرگ؛

- ژئوپلیتیک برجسته افغانستان برای پاکستان.

پاکستان به دلیل داشتن جمعیت زیادی از قوم پشتون و ترس از فعال شدن تحرکات گریز از مرکز آنان در آن سوی مرز و همچنین اختلافات مرزی، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند به تحولات افغانستان بی‌اعتنا باشد. این مهم یکی از دلایلی است که پاکستان همواره در روابط خود با افغانستان آن را مدنظر قرار می‌دهد. راهبرد پاکستان برای غلبه بر این چالش، ارائه قرائتی از قوم پشتون در قالب طالبان است که از نظر فکری و ایدئولوژیک، وابسته به این کشور و مدارس دیوبندیسم اسلامی آن است. برای مثال، اگر اختلافات مرزی دیورند را در نظر بگیریم، از نظر طرح ادعا، تفاوتی بنیادین و معنادار مابین حامد کرزی و اشرف غنی

پشتون تبار از یک سو و رهبران پشتون تبار طالبان از سوی دیگر وجود دارد. منطقی است استنباط شود طالبانی که مهم ترین پشتیبان فکری و مادی اش پاکستان است، طرح ادعایی در این خصوص ندارد؛ اما ملی گراهای پشتون تبار، مانند اشرف غنی و حامد کرزی، چنین نگاهی نداشته و همواره به طرح ادعا در خصوص دیورند پرداخته اند. پس در همه این سالها، پاکستان آگاهانه به شبکه سازی از نیروهای نیابتی خود در قامت طالبان، بیشتر، در میان قوم پشتون اقدام کرده است. این موضوع دو رهاورد مهم برای پاکستان دارد: نخست، گسست در آرمان پشتونستان بزرگ از طریق کم رنگ کردن ملی گرایی در میان قوم پشتون در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان؛ دوم، غلبه بر چالش ناشی از دیورند از سوی افغانستان. ایدئولوژی اسلامی ابزاری است که تا حد زیادی چنین هدفی را برای پاکستان عملیاتی می کند؛ چراکه انترناسیونالیسم اسلامی تأکید بر ائمت اسلامی دارد تا مرز و قومیت.

کارکرد ژئوپلیتیک افغانستان برای پاکستان برجسته است. پاکستان یگانه قدرت برخوردار از سلاح اتمی در میان کشورهای اسلامی است. با وجود این، در تحولات مختلف منطقه ای نشانی از اثرگذاری برجسته این کشور دیده نمی شود. این مهم، بیش از هر چیزی، به بن بست دینامیک قدرت و حصر ژئوپلیتیکی پاکستان برمی گردد. پاکستان در جنوب با هند روبه روست. در نوار غربی با جمهوری اسلامی ایران و در شرق نیز با چین روبه روست. بنابراین، آزاد شدن قدرت پاکستان نیازمند داشتن فضای حیاتی است. افغانستان یگانه روزنه برای خروج از این بن بست ژئوپلیتیکی و آزاد شدن قدرت پاکستان در شمال است. افغانستان دروازه ورود پاکستان به تحولات منطقه ای است. افغانستان گذرگاهی راهبردی است که پاکستان را به طور فعالانه و گسترده وارد آسیای مرکزی می کند. همچنین، بر تن کردن جامه واقعیت بر رؤیای تبدیل بندر گوادر و کراچی به هاب لجستیک منطقه ای به عبور از گذرگاه افغانستان و وارد شدن از طریق آن به آسیای مرکزی وابسته است. سرازیر کردن بازار بزرگ آسیای مرکزی محاط در خشکی از طریق افغانستان به گوادر و چابهار گشایش اقتصادی فراوانی برای پاکستان در بر خواهد داشت.

### جمع بندی

از ابتدای شکل گیری موجودیتی سیاسی تحت عنوان افغانستان، همواره، همزادی به نام مداخله خارجی همچون سایه همراه آن بوده است. در این میان، نقش پاکستان برجسته و پررنگ بوده است. بیهوده نیست اگر ادعا کنیم دوام نظم و ثبات سیاسی در افغانستان، تا حد زیادی، وابسته به پاکستان و کنشگری این کشور در این همسایه شمالی خود است. بی ثباتی در افغانستان برای پاکستان شمشیری دولبه است: در عین حال که افغانستان ضعیف سبب کم رنگ شدن داعیه سرزمینی آن علیه پاکستان می شود، وجود بی ثباتی در امتدادی به طول ۲ هزار و ۲۴۰ کیلومتر تهدیدی علیه امنیت ملی پاکستان در نزدیک ترین حد ممکن به این کشور است. اما راه حل چیست؟ این پرسش همواره دغدغه زمامداران پاکستان در ارتباط با افغانستان بوده است. پاسخ، معماری نظم سیاسی در افغانستان به گونه ای است که به بهترین نحو ممکن در راستای منافع ملی پاکستان باشد. طالبان، پیشران ساخت و معماری چنین نظامی در افغانستان از سوی پاکستان است. با توجه به وابستگی عمیق و گسترده طالبان به پاکستان می توان قضیه ای با دو مقدمه ساخت: مقدمه اول به این صورت است که طالبان در شرایط حاضر یکه تاز قدرت در عرصه سیاسی



افغانستان است و مقدمه دوم با این مضمون که طالبان وابسته به پاکستان است. سپس از آن چنین استنتاج کرد که پاکستان سنگ بنای راهبردی ساخت آینده سیاسی افغانستان است. اساس شکل گیری این قضیه منافع گسترده به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان برای پاکستان است. آینده سیاسی در افغانستان با محوریت طالبان دو ثمره مهم گسست در آرمان پشتونستان بزرگ و آزاد شدن دینامیک قدرت پاکستان به سمت آسیای مرکزی را در پی دارد.